

امیری و جایگاه او در ادب معاصر

اثر: دکتر عباس کی منش

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ۱۱۰)

چکیده:

امیری فیروز کوهی، متخلص به «امیر» شاعر قصیده سرا و غزل پرداز معاصر، از خاندانی است صاحب نام. او در میان سخنوران معاصر چهره‌ای دارد شناخته شده با تمام ویژگیهای یک شاعر طراز اول. امیری نه تنها در حوزه غزل و قصیده، بلکه در میدان انواع دیگر شعر، طبعی دارد به روانی آب، زلال و صاف. اگرچه غزلش در نازک خیالی غزل صائب را به یاد می آورد، اما شهرتش در پیروی از سبک هندی بیشتر به جهت دفاع توأم با هواداری و مهرورزی از صائب و سخنوران سبک هندی است؛ و گرنه شعرش از سبک عراقی ملاحظتی دارد خوش.

واژه‌های کلیدی: امیری، دقیقه یابی، استغراق.

مقدمه:

سید کریم امیری متخلص به «امیر» فرزند سید مصطفی قلی (منتظم الدوله) به سال ۱۲۸۸ ه. ش. در قریه فرح آباد فیروزکوه از املاک اجدادی خود چشم به جهان گشود. بر طبق نسب نامه خانوادگی نسبت خاندانش از سوی پدر و نیز مادر به سی و چند واسطه به امام حضرت سیدالساّجدين علی بن الحسین صلوات الله علیهما می رسد.

اشتهار این خانواده به «امیری» از آن روی است که بیشتر افراد آن از امرای سپاه و سران لشکر در ادوار تاریخی ایران بوده اند. و لفظ «امیر» پیش واژه نام اکثر رجال این خانواده بوده است. و نام (امیر فیروزکوه) برای نخستین بار در ظفرنامه های تیموری و در کتب منقول از آنها، از جمله کتاب زینة المجالس مجدی دیده می شود، و نیز در آثاری چون ناسخ التواریخ میرزا محمدتقی سپهر، لسان الملک (ف ۱۲۷۹ ه. ق.) و روضة الصفای ناصری تألیف رضا قلیخان هدایت (ف ۱۲۸۸ ه. ق.) که ذیلی است بر روضة الصفای خواندمیر. و همچنین در کتاب رجال، تألیف استاد مهدی بامداد بارها از این خانواده سخن رفته است. خلاصه کلام آنکه بیشتر اعضای این خانواده به سرحداری و حکمرانی مباحی بوده اند.

پدرش مصطفی قلی منتظم الدوله برادرزاده و وارث سردار مکرم فیروزکوهی مؤسس مدرسه نظام و ترجمان قوانین نظامی بلژیک و فرانسه، و وزیر قورخانه ناصری بود، که خود از رجال تحصیل کرده مدرسه نظامی سن سیر فرانسه، و صاحب موقوفات بسیار برای تأسیس مدرسه شبانه روزی ایتم فیروزکوهی در تهران بود.

با آنکه سید کریم از پدری بیست و چند ساله جوان و قوی و صحیح المزاج و مادری هجده ساله سالم و خوش بنیه نشأت یافته بود، از شیرخوارگی تا پایان زندگی دست و گریبان تب و انواع بیماریها بود.

در آغاز هفت سالگی پدر او را به تهران آورد، و پرستاریش را به زن دیگر خود که

بزرگتر از مادر او بود سپرد. اما دیری نپایید که پدر جوانمرگ شد، و مادر به سرپرستی او دامن همت به تنهایی بر میان بست.

اگرچه سید کریم برای تحصیل به مدارس سیروس، ثروت، سلطانی و آلیانس می‌رفت، اما فرصت فراگیری کم یافت و ثبت نام در کالج آمریکایی نیز چندان وی را نتیجه‌بخش نیفتاد.

در آغاز جوانی به تشویق چراغ علیخان پهلونژاد (امیراکرم) که با پدرش الفتی دیرینه داشت ده سالی به خدمت ثبت اسناد درآمد، و نزدیک به همین مدت (از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۶ ه. ش.) به سردفتری اسناد رسمی درجه اول شماره ۷۰ تهران با امانت و صداقت اشتغال ورزید. اما نه تنها مالی از این راه نیندوخت، بلکه ناگزیر به پرداخت هزینه‌های گزاف از ثروت پدری نیز شد، و همین عدم دلبستگی به کارهای اداری سبب آمد که بگوید:

هر نفس آغاز کار دیگری کردی امیر گرچه از آغاز دیدی حاصل انجام را

(امیری، دیوان ج ۱، هفده و ۳۴۱)

اما دوره دوم زندگی امیری، دوره طالب علمی است که از بیست سالگی تا سی سالگی شاعر را در برمی‌گیرد، در این فرصت ده ساله سائق فطرت و راضی فکرت وی را به جانب علوم ادبی و فنونی که شاعر و ادیب را از فراگیری آن‌گزیری نیست واداشت. این انگیزه به خلاف سنت و سیره جوانان عصر، او را به سوی علوم قدیمه به شیوه طلبگی رهنمون شد، تا آنجا که شش سال از عمر گرنامه‌ی را به دانش‌اندوزی در خدمت شیخ عبدالنسی کجوری مدرّس مدرسه مروی تهران گذرانید، و پس از وفات آن دانشمند عالی‌قدر، سالی چند در محضر سیدجلیل، علامه، آقا سیدحسین مجتهد کاشانی (ضوءالرشد) به تلمذ پرداخت.

این کوشش و کشش او را از محققان بلندپایه در صرف، نحو، معانی، بیان، عروض، منطق، اصول فقه، کلام، حدیث، تفسیر و حکمت ساخت.

امیر بنا به گفته خود سالی چند در نزد استادان موسیقی، از جمله ناصرعلی حجازی فرزند ارفع‌الملک رشتی به فراگیری تار، عمر گذاشت، و با خوانندگان

بزرگی چون غراب، نکیسا و تاج (تاج‌الذاکرین) نتوانستی تمام داشت. اما پنجه افسونگر نابغه فرشته‌خوی موسیقی رضا محجوبی، او را از آموختن هنر موسیقی نومید کرد؛ چراکه دریافت بدو نتواند رسید و در موسیقی راه به مقصدی نتواند برد. امیری را سالها با انجمن ادبی ایران که شیخ‌الرئیس افسر (ف ۱۳۱۹ ه.ش.) آن را اداره می‌کرد، و انجمن ادبی حکیم نظامی به سرپرستی استاد وحید دستگردی (ف) آذر ماه ۱۳۲۱ ه.ش.) (وحید دستگری، دیوان، ۲۹)، و انجمن ادبی فرهنگستان همکاری نزدیک بود.

انجمن حکیم نظامی، امیری و رهی معیری (ف ۱۳۴۷ ه.ش.) و احمد گلچین معانی (ف ۱۳۷۹ ه.ش.) را با هم مأنوس و مألوف و محشور و معاشر کرد، و رفیق حجره و گرمابه و گلستانشان ساخت، و سبب آفرینش مضامین دلپذیر زیبایی در اشعارشان گشت. (گلچین معانی، احمد، دیوان، ۱۳۶۹ / مقدمه)

امیری در بیست و یک سالگی ازدواج کرد، و دارای سه دختر و یک پسر شد. او لاغر اندام، خوش سیما، نجیب و شرمگین بود، و اندک لکنتی در زبان داشت. با مزاجی علیل، تنها چند صباحی از جوانی را طعم عافیت چشید، آنهم جوانی زودرس که نیمی از آن مانند روزگار کودکی گذشت، و نیم دیگر در ضعف کهولت (امیری، ج ۱، سی و سه). اما هیچ‌گاه بی‌همدل و دوست نزیست؛ چه خانه‌اش به سبب محضر شیرین و پرفیضی که داشت، پیوسته مجمع اهل علم و شعر و ادب و موسیقی بود، اگر چه امیری را جمال به کمال بود، اما هرگز به لهو و لعب نپرداخت و دامن به گناه نیالود، چه گوید:

امیر چون تو کسی را حرام باد جوانی که آنهمه گنهد دستیاب بود و نکردی

امیری، دیوان، ج ۱، ۳۱۸

روح بلند امیری در شب نوزدهم مهرماه سال ۱۳۶۳. ه.ش. پس از هفتاد و پنج سال تحمّل رنج، از زندان خاک به اوج افلاک پرگشود، و به مهمان سرای آرامش بخش عرشیان پرواز گرفت. اما پیکرش در ایوان شرقی امام‌زاده طاهر واقع در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

پس از وفات این سخنور فحل شعر و ادب معاصر، شصت و نه شاعر در رثای او اشعاری پرسوز و گداز سرودند که با عنوان «سوگنامه امیر» انتشار یافت. در اوآن بلوغ، خارخارشاعری و خلجان ذوق ادبی جسته و گریخته او را به در پیوستن مصراع، بیتی و یا غزلی برمی‌انگیخت. تا اینکه غزلی سیاسی و میهنی سرود، و آن را در روزنامه نسیم صبا به مدیریت کوهی کرمانی به چاپ رسانید. امیری تا بیست سالگی به طرز معمول غزل سرایان آن عصر که بیشتر به تتبع لسان‌الغیب شیراز می‌پرداختند گاه شعری می‌سرود. اما پس از آن که «صائب» را درست شناخت از آنچه گفته بود، روی گردان شد، و همه را به یک سونهاد. در جوانی عمرامیری به تحقیق و تتبع دواوین شاعران و آثار نویسندگان گذشت، و غزل گفتن را به تفنن پیش روی داشت. از چهل سالگی به بعد است که او را در کار شاعری کوشا توان دید. توضیح آن که به جز غزل‌ها، سایر انواع شعر او از این سال‌ها به بعد چهره نموده است.

اگر چه جز به شهرهای بزرگ ایران رخت سفر به جای دیگر نکشیده بود، اما بیست و پنج سال آخر عمر، سالی یک بار به مشهد رضوی مشرف می‌شد، و دو سه ماهی در خانه دخترش رحل اقامت می‌افکند. حضور وی در این شهر و معاشرت با شاعران و ادیبان آن سرزمین شاعرخیز سبب توجه آنان به «صائب» و تتبع طرز او گشت، تا آن‌جا که سبک غالب غزل سرایان خراسانی رنگ سبک هندی گرفت.

امیری در شیوه سخن‌سرایی بسیار سنت‌گرا بود، آنچه را که به نام شعرنو و موسیقی‌روز و نقاشی‌مدرن^(۱) (نوبنیاد) است، نمی‌پسندید و معتقد بود که اصالت هنر ایرانی در معرض تداخل عناصر غیرملّی قرار گرفته است (امیری، ج ۱، چهل و نه). شعرنیمایی را به چیزی نگرفت، و آن را جنجال برانگیز و بی‌فایده تلقی کرد.

به اغلب قافله سالاران سخن‌فارسی از خراسانی و عراقی عشق می‌ورزید؛ و به خاقانی، نظامی، سعدی و مولانا جلال‌الدین محمدمولوی بیشتر، و صائب را به

سبب اشتراک در احوال و استغراق در اشعارش به مدتی افزون از چهل سال عاشقانه تحسین کرد (امیری، ج ۱، پنجاه و شش).

اگرچه غزلش در نازک خیالی و دقیقه‌یابی غزل صائب را به یاد می‌آورد، اما شهرتش در پیروی از سبک‌های بیشتر به جهت دفاع توأم با هواداری و مهرورزی از غزل سرای بزرگی است که به گفته خود او سال‌ها سخنش در زیر پرده فراموشی نهفته مانده بود، و خود در میان غبارگمنامی (امیری، ج ۱، هفت).

تفاوت عناصر و مضامین غزل او با عناصر و مضمونهای غزل صائب و بیدل و همه سخنوران سبک‌های هندی در آن است که محور سخن غالب آنان هستی است که انسان جزئی از آن است، اما در مرکز غزل امیر، انسانی چون امیر قرار دارد که با جهان هستی پیوسته است و به هرچه می‌نگرد سرگذشت حیات خود را در آن متجلی می‌بیند. اما به اعتقاد امیری تنوع مضامین بیدل و صائب را هیچ سخنور دیگری ندارد، به ویژه رنگارنگی غزل صائب را.

امیری شاعر حسب حال است. غزلش آینه عواطف و احساسات عمیق و هستی و حیات اوست. حسب حال‌هایی است سرشار از رنج و درد، حسرت ایام جوانی و شادمانی؛ چنانکه افتد و دانی، در جستجوی عشق. و تنها این فیض آسمانی است که چراغ حیاتش را روشن داشته است.

تسلط امیری به زبان چنان است که هر مضمون‌گیرنده و معنی‌ظریف و دیربایی را غالباً بدون پیچیدگی و تعقید به سلک نظم می‌کشد.

بر روی هم زبان غزل‌های او نرم و لطیف، وزنده و پویاست. اجزای سخنش اغلب در جای خود قرار دارد، و ضعف و سستی در آنها کمتر توان یافت. اگر غزلش در اندیشه ورزی و معنی‌آفرینی و مضمون‌یابی از دست غزل‌های «صائب» باشد، (یوسفی، دکتر غلام حسین، چشمه روشن، ۵۹۶) از جهت زبانی زدوده‌تر و روشن‌تر و گویاتراز غزلیات اوست. به دیگر سخن شیوه غزل‌سرایی امیر، خاص خود امیر است، و متمایز از سایر گویندگان، و فرزند طبع روان وی، و پرورده زمان شاعر.

امیری در میدان قصیده‌سرایی، استادی است کم‌نظیر. و می‌توان او را در شمار

گویندگان بزرگی چون ناصر خسرو قبادیانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل و خاقانی نام برد. و در میان معاصران کمتر همتای او را توان یافت، و در این نوع از کلام، شاعری است ستایشگر اسلام، که قصیده «بانگ تکبیر» او از آن جمله است.

این قصیده که به مناسبت فرارسیدن پانزدهمین قرن بعثت پیامبر گرامی اسلام، در استقبال قصیده معروف حسان‌العجم افضل‌الدین خاقانی به مطلع:

مقصد اینجاست، ندای طلب اینجا شنوند بختیان را، زجرس صبحدم آوا شنوند
(خاقانی، دیوان، ۱۰۰)

برهمان وزن و قافیه و بحر رمل مثنی (فاعلاتن، فعاتلن، فعاتلن، فعاتلن) با تغییر اندک در ردیف سروده شده است. یکی از قصاید معنی آفرین سخنوران ادب پارسی از حیث گوناگونی موضوعات و وسعت اطلاعات در مبعث مقدس نبی رحمت و مروّت، رسول عزّت و حریت است، که مطلع آن معنی افزای این مقالت است.

آنک آواز نبی از در بطحا شنوید ذکر حق را زدر افتادن بستها شنوید
(بانگ تکبیر، ۷۱)

این قصیده غزای امیری در سال ۱۳۴۷ ه.ش. به داوری جمعی از استادان بزرگ که بیشتر آنان امروز روی در نقاب خاک کشیده‌اند در میان اشعار شاعران معاصر رتبه اول شناخته شده است. و اما هیأت داوران به ترتیب نام خانوادگی عبارتند از: استاد احمد آرام، استاد حسین پڑمان بختیاری، استاد احمدراد، استاد دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دکتر لطفعلی صورتگر، علامه سید محمد فرزانه، استاد دکتر مظاهر مصفا، استاد شهید مرتضی مطهری، استاد دکتر نصرت‌الله کاسمی، استاد عارف علامه محمدعلی ناصح، استاد دکتر ناظرزاده کرمانی، استاد حبیب یغمایی.

امیری را در دو حوزه کاملاً مجزا و مستقل از هم (قصیده و غزل) استاد مسلم دانسته‌اند (مهدوی دامغانی، دکتر احمد، مجله ایرانشناسی، ۵۱۰). قصایدش را

گذشته از موضوعاتش که آینه روزگار شاعر است از حیث استحکام و جزالت الفاظ و آمیختگی به مسایل اسلامی در ردیف قصاید سنائی، خاقانی و مسعود سعد توان دانست.

در دیوان چهارده هزار بیتی امیری بعد از غزل و قصیده، قطعه‌ها و منظومه‌ها و یک مثنوی بلند به نام مؤیدنامه وجود دارد، که آنها نیز از جهت سلاست و بلاغت و فصاحت کلمه و کلام و آمیختگی فراوان به مسایل و مصطلحات علوم اسلامی و استشهاد به قرآن کریم و احادیث نبوی و امثال و اشعار عربی در ردیف قصاید اوست. این ژرفایی اطلاعات، منظومه‌های او را از حیث موضوع و صورت شاید تازه‌تر، و دلپسندتر از سایر اشعار او کرده است. تخیلی دورپرواز در مجال قالبی که مقید به التزام قوافی یکسان نیست، شاعر را آزاد و رها به دور دست‌های خیال می‌برد، و او همه نوع عاطفه و احساس را همراه با تأملات فکری، فلسفی و اجتماعی در این منظومه‌ها جمع آورده است که به عنوان نمونه می‌توان از منظومه‌های: خسته، کبک، تصویر، سماور، زلزله، ای خواب و مرگ سیاه نام برد. مثال را او در منظومه «ای خواب» که شامل ۱۸۷ دو بیتی در شرح و کیفیت خواب است، و شاعر ویژگی خوابهای گونه‌گونی را که دیده است با آنچه حکما و عرفا در این باب گفته‌اند، در آمیخته و با تخیل ظریف و اندیشه توانا و به مدد احاطه کاملی که به زبان و ادب پارسی دارد، از این پدیده عادی و متعارف، عوالمی بدیع و تماشایی آفریده است که ظرایف وجدان آدمی و عقده‌های روح انسان در این منظومه کاملاً ابتکاری به بیانی روشن نموده شده است.

امیری مانند شاعران بزرگ سبک‌هندی در طرح مضامین تازه جدی بلیغ دارد. چه او در عنوان کردن موضوعات نوپدید که همراه تمدن امروز در عرصه زندگی مردم ملموس است، دست از آستین ابتکار به درآورده است. از جمله آنهاست منظومه «عصر ماشین» در بحر رمل مثنیٰ سالم (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) بدین مطلع:

عصر ماشین است و صنعت، عصر علم و عصر قدرت
عصر تسخیر فضا، عصر حکومت بر طبیعت

(امیری، دیوان، ج ۲، ۵۶۳)

از آن جا که بحور مطبوع، مثلاً بحر رمل، مورد پسند شاعران بزرگ ادب پارسی به ویژه سخنوران سبک هندی چون صائب تبریزی است، امیری نیز به این بحر دل بستگی فراوانی نشان می دهد. شاید از آن باب که این بحر و بحوری از این دست مضامین گوناگون بیشتری را برمی تابد، که نگارنده در جای دیگر از آن سخن گفته است.

بر روی هم او را در پیوند مضمون با موسیقی کلام دستی است توانا، و قدرتی تحسین آمیز در میان معاصران.

امیری در ترکیب سازی دستی شگرف دارد، و ترکیباتی چون بسترگل، خوابگاه کردن سینه، غبار سال، با مضامین دلپذیر در اشعارش بسیار دیده می شود.
ببین برسینه عشاق عالم بسترگل را

سرت گردم تو هم از سینه من خوابگاهی کن

(امیری، دیوان، ج ۱، ۲۸۸)

امیری در علو طبع و بزرگ منشی سخنوری است کم نظیر در میان معاصران. اشعار بلند معنی آفرینش بر آن گواهی است صادق.

امیری از بزرگترین سخنوران قرن حاضر، و بلکه دو بیست سال اخیر گویندگان ادب فارسی است. همان گونه که گفته آمد، او در انواع شعر از غزل و قصیده و قطعه و دوبیتی های پیوسته استادی است توانا. عمری تنبّع و مطالعه همراه با ذوق سرشار و تخیل دور پرواز، شاعرانه زیستن، و با شعر زندگی کردن و با ملکه فصاحتی که در او مفضور بود سخن سرایی کردن، شعرش را یک دست ساخته است. تسلط وی به زبان و فرهنگ عمومی و اسلامی چنان است که هر مضمون گریزنده و معنی ظریف و دیرباب را غالباً بدون پیچیدگی و تعقید به رشته نظم می کشد.

امیری را با نازک خیالی و مضمون آفرینی های سبک هندی آشنایی و مؤانستی

کامل به هم رسیده، و خود نیز طرز شاعران سبک‌هندی مانند بیدل به ویژه صائب را تتبع کرده است. و اگرچه غزلیاتش خالی از عمق سبک عراقی نیست، اما رنگارنگی طرز هندی و حتی در مواردی واقعه‌گوییهای امیر خسرو دهلوی در آثارش جلوه‌نمایی دارد.

اگر چه ادیبان، شعر را برتر از نثر دانسته و مقام آن را عالی‌تر شناخته‌اند و در عرف آنان سخن منظوم نیکوتر از کلام منثور است، ولیکن امیری را در عرصه نثر دستی است نیرومند؛ چه مقدمه‌ای را که بردیوان خود نوشته است، به راستی نه تنها از لحاظ مطالعات سبک‌شناسانه از ارزش خاص برخوردار است، بلکه از لحاظ جامعیت در علم رجال می‌توان گفت که کمتر در عصر حاضر مانند آن نوشته شده است.

این مقدمه شیرین و جذاب، خواننده راهمپای نویسنده از کودکی تا پیری وی در تهران قدیم سیر می‌دهد، حسن دیگر این شرح حال تعریف صادقانه و بی‌ریایی است که از احوال شخصی خود کرده است.

مقدمه خواندنی و جذاب و جالب او بر دیوان صائب تبریزی نیز حاوی اطلاعات دقیق در سبک‌هندی است.

اینک نمونه‌هایی از اشعار او:

آتشم اما ز بی‌عشقی چو آب افسرده‌ام	نخل سرسبز ز هجر آفتاب افسرده‌ام
در من ای سوز محبت در نمی‌گیری چرا	رحم کن بر من که از سردی چو آب افسرده‌ام
از من است این طوطیان را شکر افشانی ولیک	نیست چون آینه رویی از خطاب افسرده‌ام
نیست جز در بی‌قراری راحت و آرام من	قلب گرم عاشقم بی‌اضطراب افسرده‌ام
بر نمی‌خیزد به آب می‌غبار از خاطر من	خار خشکم، با سحاب و بی‌سحاب افسرده‌ام
مردم از غم در پناه باده بگریزند و من	در پناه غم‌گریزم کز شراب افسرده‌ام
تار و پود جان لرزانم به آهی بسته است	زان درین دریای حیرت چون حباب افسرده‌ام
آنچه ماداریم هرگز زندگانی نیست نیست	خورد و خوابست این و من زین خورد و خواب افسرده‌ام
چون شباب و شیب هستی نردبان نیستی ست	هم ز شیب آورده‌ام، هم از شباب افسرده‌ام
هیچ دستی سوی من یارب نمی‌گردد دراز	چون گیاه رسته در کنج خراب افسرده‌ام

سردی من از دم گرم جوانی شد بدید
گنج استعدادم اما در خراب افتاده‌ام
زان گل شاداب اکنون چون گلاب افسرده‌ام
بحر شور و ذوقم اما در سراب افسرده‌ام
چون گل خفته در آغوش کتاب افسرده‌ام
(امیری، دیوان، ج ۱، ۱۹۷)

درمناجات و استغناى طبع و مفاخره بدان:

یارب از هر چه در جهان باید
گر چه دادی مرا به عز تمام
دارم از پرتو عنایت تو
از تو دارم ز خیر هر چه مراست
داده‌ای از نعم احسانم
هم تو دادی به همت قویم
دادی از کودکی به هر نفسم
طفل وارم نکردی از ره پند
چون دگر مردم به طبع و نهاد
شد ز اکسیر فقر در نظرم
از تو دارم به یمن طبع سلیم
خلق را از آنچه مایه شادی است
جد این مردم از سرور محن
دادی این همتم ز طبع بلند
نه به جاهش طمع کنم نه به مال
شمع توفیق تو است در راهم
نقش دنیا که رنگ در رنگ است
از فریب جهان به برق سراب
دل نیستم به مهربانی او
بار الها چو دادی از کرمم
دل بسی آرزو بهشت من است

همتی ده مرا که آن باید
همت از فضل جاه و ترک مقام
آنچه می‌بایدم ز رحمت تو
و ز تو خواهم هر آنچه شاید خواست
سیر چشمی ز خوان الوانم
سیری کهنگی ز هر نویم
نعمت زود سیری از هوسم
دل به بازی چو دیگران خرسند
دل به هر ضحکه بی نکردی شاد
کیمیا کم ز خاک رهگذرم
در جحیم جهان بهشت نعیم
نیستم شاد از آنکه شادی نیست
کهنه هزلی است در دو دیده من
که به هیچ از جهان شوم خرسند
نه به قیلش فرا روم نه به قال
چشم بیدار و جان آگام
هم تو بنمودیم که نیرنگ است
دادی آگاهیم ز عهد شباب
که غریبیم به میهمانی او
دل فارغ ز غم ز بیش و کم
که بهشت من از سرشت من است

سخره این جهان و بازی او
 همتم بیش کن ز رحمت خویش
 بسی نیازی نجویم از خامی
 از توام ای کریم بنده نواز
 بیه کدام آشنا برم حاجت
 چون نیم آشنای این خانه
 لوحی از سادگیست سینه من
 در چنین دیولاخم از که و مه
 هوس من بس است ترک هوس
 وارهان از جهان به تسلیم
 زین دو جامم که آخرین دور است
 شهت کن صبر تلخ در کامم
 بر دل و جان من ز رحمت کن
 کن برابر به چشم تمکینم
 سنگ هر سفله را زهر جهتم
 نک که جز درد نیست قسمت من
 لذت نیست، چون بود المم!
 مات حیرانیم چو آینه کن
 کآنچه آید به پیشم از بدو نیک
 جان فراقش چو قلزم ز سراب
 و آن چنان وارهان ز تشویشم
 از کرم، ژرفای حوصله ام
 حلمم ار چند ارثی از حسن است
 سینه ام در گشادگی به شکوه
 رویم از آب شرم و طاقت حجب
 خویم از سرخی حیا چو شفق
 دل چنان با تحلم شاد است

کهنه شد بر من از درازی او
 که نپایم مگر به همت خویش
 کان تو را می سزد که علامی
 جز به همچون خودی مباد نیاز
 که غریب دیارم از خصلت
 هم مرا آشناست، بیگانه
 نیست در سادگی قرینه من
 پایمردی ز تسرک مقصد ده
 دست کوتاه، دستیارم بس
 نه امیدم گذار و نه بیم
 مست کن از می تغافل، مست
 هم یکی کن ثنا و دشنام
 زحمت روزگار راحت کن
 خط تقییح و لوح تحسینم
 کن حصاری زامن و عافیتم
 مبر از جای پناهی طاقت من
 نیست چون شادیم، مباد غم
 چشم آینه ام معاینه کن
 هر دو یکسان نماید از نزدیک
 دل منلرزان ز هر خشم چو حباب
 که به هیچ از جهان نیندیشم
 بیشتر کن که بیش شد گله ام
 که غضب در عجب ز حلم من است
 سنگ غیرت زند به سینه کوه
 عرق شرم ریزد از رخ عجب
 کشد از هر سیه دلی غم دق
 که تحمل ز من به فریاد است

باز تریاق صبرم افزون ده
 حال یکسان کن از نشاط و غم
 یا رب ار همتم دهی شاید
 همتی کآنهم از عنایت تو است
 فقر از هر چه غیر تو است، غنا
 هر که بر خوان منت تو رود
 ذمه دار تو ذمه دار خود است
 چون ز ما نیستی جدا به سمات
 یا به قصد و رضای لم یزلی
 یا به اسمای تو به قهر و به مهر
 پس هر آنکس که دل به مهر تو بست
 سر ابرام دین به وحدت تو
 کآنچه از همت تو می روید
 و آنکه در دامن تو آویزد
 گر رود ره به پای خویش رود
 نشود بنده تو بنده غیر
 نبرد سوی غیر دست نیاز
 خواهد از خود که بر کشیده تست
 خواهد از خود که خاص موکب تست
 نیاز پرورد خوان نعمت تو
 رُق منشور تو به آزادی
 از تو آزاده زاد مام خرد
 هر که ماند جدا ز همت خویش
 چون بخود قائم از قوام تو نیست

که مرا داده تو افزون، به
 طبع فارغ کن از زیاد و کم
 که مرا همت از تو می باید
 همت اکتفا به منت تو است
 یاس از هر که غیر تو است، رجا
 از نعیم تو نان خویش خورد
 کز عطای تو جیره خوار خود است
 به تجلی، به ذات، یا به صفات
 یا بحکم عنایت ازلی
 از تو داریم رنگ جلوه به چهر
 از تو هم متکی به ذات خود است
 نیست جز سوری از عنایت تو
 همت از نفس خویشتن جوید
 هم به پای خود از زمین خیزد
 و خورد نان به سعی خویش خورد
 سرفراز تو سر فکنده غیر
 خواهد از خود هر آنچه خواهد باز
 بر کشیده تو برگزیده تست
 موکب خاص تو مقرب تست
 چون شود خوار کس به عزت تو!
 بگسلد بند رُق شدادی
 بنده کمتر از خودی نشود
 دور ماند ز خویش و فطرت خویش
 در سجود از قیام همچو خودیست

آرزو

گر آرزوی عمر ابد دارد آدمی دیگر چرا ز نوبت پیری شود دژم
وصل بهشت جوید، لیکن بدون مرگ عمر زیاد خواهد اما بسال کم
(امیری، دیوان، ج ۲، ۱۰۵۲)

نتیجه:

چنانکه گذشت این مقاله مشتمل بود بر شرح حال سید کریم امیری فیروزکوهی یکی از شاعران برجسته معاصر که در انواع قالب‌های شعری فارسی شعر سروده و استادی و مهارت خود را در دو حوزه قصیده و غزل به اثبات رسانیده است. وی در شاعری بیشتر شیفته سبک هندی است و در میان آنها نسبت به صائب تبریزی ارادتی ویژه دارد هر چند که شعرش از ملاحظت سبک عراقی بی بهره نیست.

منابع:

- ۱- امیری فیروزکوهی، سیدکریم، دیوان، (به جمع و تدوین دکتر امیر بانو کریمی (مصفاً) استاد دانشگاه تهران.
- ۲- حسینیۀ ارشاد، بانگ تکبیر، ۱۳۴۷.
- ۳- گلچین معانی، احمد، دیوان، انتشارات ما، ۱۳۶۹.
- ۴- مهدوی دامغانی، دکتر احمد، مجله ایرانشناسی، سال ششم.
- ۵- وحید دستگردی، دیوان، به کوشش دکتر سیف‌الله وحیدنیا، چاپ آفتاب، تهران ۱۳۷۴.
- ۶- یوسفی، دکتر غلامحسین، چشمه روشن، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.